

واکاوی براهین عقلی امتناع فرد مردد و نقد تفاسیر معاصر از دیدگاه استاد محمدجواد فاضل لنکرانی

سید محمد رضا هاشمی^۱

چکیده

مسئله امکان یا استحاله تعلق صفات (اعم از حقیقی و اعتباری) به «فرد مردد»، از مباحث بنیادین در اصول فقه است که ثمرات آن در ابواب مختلفی چون بیع کلی فی‌المعین، واجب تخییری و علم اجمالی نمایان می‌شود. این مقاله با رویکردی تحلیلی - انتقادی، به واکاوی آرای اصولیان برجسته پیرامون این مسئله می‌پردازد. شیخ انصاری با تفکیک میان اعراض متأصله و امور اعتباری، قائل به امکان تعلق صفاتی چون ملکیت به فرد مردد شده‌اند. محقق خراسانی تنها در بحث، قائل به امتناع شده است. در مقابل، محقق اصفهانی با اقامه دو برهان عقلی (امتناع ذاتی تردد در جمیع وعائات، و استحاله اتحاد معین با مردد)، هرگونه تعلق صفت به فرد مردد را ممتنع دانسته است. اشکالاتی بر براهین محقق اصفهانی مطرح شده است. این پژوهش ضمن تبیین دقیق براهین محقق اصفهانی، نشان می‌دهد که اشکالات ارائه شده توسط برخی اصولیان متأخر ناشی از عدم دریافت صحیح مبانی فلسفی محقق اصفهانی است. لکن به نظر می‌رسد، علی‌رغم استحکام براهین عقلی اصفهانی، با تفکیک وعاء تکوین از اعتبار و ارائه معنایی موسّع از اعتبارات عرفی، می‌توان از نظریه محقق نائینی در تعلق حکم به فرد مردد دفاع کرد.

واژگان کلیدی: فرد مردد، صفات تعلق، اعتبار، تکوین، علم اجمالی، واجب تخییری، محقق اصفهانی.

۱. طلبه سطح ۴ حوزه، دانشجوی دکترا، دانش‌آموخته مجتهد فقهی ائمه اطهار علیهم السلام؛

sadra986@gmail.com

۱. مقدمه

یکی از مباحث دقیق و چالش‌برانگیز در دانش اصول فقه که مرز میان دقایق فلسفی و استنباطات فقهی را ترسیم می‌کند، تحلیل نحوه ارتباط «صفات تعلقی» با «متعلقات» آن‌هاست. صفات، خواه از سنخ امور حقیقی ذات‌الاضافه باشند (مانند علم، اراده و شوق) و خواه از سنخ امور اعتباری (مانند وجوب، حرمت و مالکیت)، برای تحقق و تقرر خویش، ذاتاً نیازمند طرف و متعلقی هستند تا به واسطه آن تعیین یابند. در حالت متعارف، این متعلق امری «معین» و «مشخص» است. اما چالش اصلی آنگاه رخ می‌نماید که متعلق صفت، «فرد مردد» باشد؛ بدین معنا که صفت به «یکی از دو شیء خارجی به نحو لابعینه» تعلق گیرد. اهمیت این مسئله تنها در مباحث نظری خلاصه نمی‌شود، بلکه ثمرات فقهی و اصولی فراوانی بر آن مترتب است. تحلیل ماهیت «واجب تخییری»، تبیین حقیقت «علم اجمالی» و صحت معاملات هم‌چون «بیع کلی فی المعین» و «وقف مبهم»، همگی در گرو پاسخ به این پرسش بنیادین است که آیا تعلق صفت به امری که فاقد تعیین خارجی و ماهوی است، عقلاً ممکن است یا ممتنع؟

بزرگانی چون شیخ انصاری (قدس سره) با رویکردی گره‌گشا، کوشیده‌اند با تفکیک میان «اعراض متأصله» و «امور اعتباری»، راه را برای پذیرش فرد مردد در فقه هموار سازند. ایشان بر این باورند که محذور عقلی نیاز عرض به محل، مختص به امور تکوینی است و در عالم اعتبار راه ندارد. در مقابل، محقق اصفهانی (قدس سره) با نگاهی عمیق و فلسفی، این تفکیک را ناکافی دانسته و با اقامه براهین عقلی، بر «امتناع ذاتی فرد مردد» و «استحاله اتحاد آن با صفت معین» پای فشرده است. دیدگاه ایشان، فصل جدیدی را در این مبحث گشود که واکنش‌های متفاوتی را از سوی اصولیان متأخر، هم‌چون صاحب منتقی الأصول برانگیخت. پژوهش حاضر بر آن است تا با بازخوانی دقیق آرای این بزرگان و تمرکز ویژه بر براهین محقق اصفهانی، نشان دهد که بسیاری از نقدها و تقریرات متأخرین، ناشی از عدم دریافت صحیح عمق کلام اصفهانی و خلط میان مبانی وجودشناختی و اعتباری است. در این راستا، پس از

تبیین دیدگاه‌های شیخ و آخوند، براهین دوگانه اصفهانی واکاوی شده و نقدهای وارد بر آن مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در نهایت، نظریه مختار در این زمینه ارائه خواهد شد.

کاربردهای «فرد مردد» در اصول و فقه

بحث «فرد مردد» از مسائل محوری است که در علم اصول و فقه، در موارد متعدّد و متنوّع حضور دارد و نمی‌توان آن را صرفاً یک بحث ذهنی یا حاشیه‌ای قلمداد کرد. این مسئله دست‌کم در سه موضع مهم اصولی، به صورت صریح یا ضمنی مطرح است:

در واجب تخییری: در مقام تصویر ثبوتی واجب تخییری، یکی از تقریرات معروف - خصوصاً در مسلک محقق نائینی - بر این مبتنی است که اراده آمر می‌تواند به «فرد مردد مصداقی» تعلق گیرد؛ یعنی مولی، «أحد الفعلین» را در خارج اراده کرده است. این تقریر، به صراحت، متوقف بر پذیرش نوعی معقولیت برای «فرد مردد» در حوزه اعتبارات است.

در باب علم اجمالی: در تحلیل تعلق علم به «أحد الأطراف»، بسیاری از تقریرات، از تعبیری استفاده می‌کنند که ظاهر آن‌ها مبتنی بر پذیرش نوعی «فرد مردد» است، بدین معنا که گویی «معلوم بالاجمال» همان «أحد الأطراف» در خارج است، نه صرفاً مفهوم «أحدهما» در ذهن. هرچند برخی اصولیان - مانند محقق خویی - این معلوم بالاجمال را «عنوان انتزاعی» در نفس دانسته‌اند، اما لااقل بخشی از نظریات موجود، بر نحو خاصی از ارتباط علم با فرد مردد متکی است و همین امر، نیازمند تنقیح مبنایی است.

در بحث استصحاب فرد مردد: ذیل استصحاب کلی قسم ثانی، در کتب اصولی، قسمی مستقل تحت عنوان «استصحاب فرد مردد» مطرح شده است، جایی که بحث می‌شود آیا می‌توان با استصحاب، بقای فردی را که در آغاز به نحو مردد میان دو فرد لحاظ شده، احراز کرد یا خیر، و آیا این قسم را باید داخل در کلی قسم ثانی دانست یا متمایز از آن. این محور، در ابواب استصحاب به تفصیل محلّ بحث واقع شده است و باز هم ما را به ریشه‌های مسئله فرد مردد برمی‌گرداند.

در فقه نیز ثمرات فراوانی بر قبول یا ردّ «فرد مردد» مترتب است. به برخی از آن‌ها اشاره

می‌شود:

بیع أحد المالین و نظایر آن: در باب بیع، مواردی نظیر این که شخص دو فرش دارد و می‌گوید: «واحدٌ من هذین السجّادتین بعثک»، بحث فرد مردّد محل ابتلا است. همین صورت در هبه و وصیت قابل تصویر است؛ مثلاً در هبه: «وهبتُ لک أحد هذین السجّادتین»، و در وصیت: «أحد هذین السجّادتین لفلان بعد موتی». اگر اصل امکان تعلق ملکیت به فرد مردّد پذیرفته شود - چنان که شیخ انصاری در مکاسب قائل است - این گونه معاملات و ایقاعات، از حیث اصل تحقق ملکیت، بی‌اشکال خواهند بود، هر چند تعیین مصداق، محتاج به مرجّحات دیگری است.

نکاح و طلاق به نحو مردّد: در معاملات بالمعنی الأعم، و خصوصاً در باب نکاح و طلاق، مثال‌های روشنی از این بحث قابل فرض است. در طلاق، اگر مردی بگوید: «احدی زوجاتی الأربع طالق»، و طلاق را نسبت به یکی از چهار همسر، به نحو مردّد انشا کند، بنا بر انکار امکان فرد مردّد، چنین طلاقی باطل خواهد بود. اما اگر قائل شویم که در اعتباریات، فرد مردّد معقول است، اصل وقوع طلاق صحیح است، اگر چه تعیین این که کدام یک مطلقه است، نیازمند مرجّح خارجی (مانند قرعه) خواهد بود. در نکاح، آیه شریفه «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُكْحِكَ إِحْدَى ابْنَتِي هَاتَيْنِ» (قصص: ۲۷) از جهتی شبیه همین بحث است، هر چند تفسیر دقیق مفاد آیه و نسبت آن با تحقق زوجیت، مباحث خاصّ خود را در فقه نکاح می‌طلبد و نمی‌توان بدون تفصیل، آن را عین فرد مردّد دانست.

به این ترتیب، روشن می‌شود که مسئله فرد مردّد، هم در اصول (حداقل در سه موضع مهم یادشده) و هم در فقه (بیع، هبه، وصیت، نکاح، طلاق، وقف و مانند آن)، حضوری جدّی دارد و اتخاذ مبنا در آن، تأثیر مستقیم در حلّ بسیاری از فروع خواهد داشت.

دیدگاه شیخ انصاری پیرامون امکان تعلق امر اعتباری به فرد مردّد

شیخ اعظم انصاری (قدس سره) در کتاب شریف مکاسب، ذیل مسئله «فروش بخشی از یک مجموعه متساوی الاجزاء»^۱ (مانند فروش یک صاع از خرمن گندم)، به تحلیل صور مختلف

۱. مسألة بیع بعضی من جملة متساویة الاجزاء.

این معامله می‌پردازد. یکی از صور مورد بحث، حالتی است که مبیع، به نحو «فرد مردد» لحاظ گردد؛ بدین معنا که بایع قصد فروش یکی از افراد را به صورت لابعینه و مردد میان مصادیق موجود داشته باشد. در این مقام، اشکالی فلسفی مبنی بر استحاله تعلق صفت وجودی به امر مردد مطرح می‌شود. تقریر اشکال آن است که مالکیت، صفتی وجودی است و همانند سایر اعراض، برای تحقق نیازمند محلی است تا به آن قائم شود؛ حال آنکه مفهوم «یکی از دو چیز به نحو علی‌البدل»، امری انتزاعی است و از آنجا که مابه‌ازای خارجی مشخصی ندارد، نمی‌تواند محل قیام صفت واقع شود.^۱ (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۴۹)

شیخ انصاری در مقام پاسخ، مبنای این استدلال را مخدوش دانسته و میان «صفات حقیقیه متأصله» و «امور اعتباریه» تفکیک قائل می‌شود. ایشان لزوم وجود محل خارجی برای قیام صفت را مختص به اعراض حقیقی (مانند سیاهی) می‌داند، اما مالکیت را امری اعتباری برمی‌شمرد که قوام آن به اعتبار عقلاً یا شارع است و لزوماً نیازمند موضوع محقق در خارج نیست. استدلال ایشان بر این مدعا، صحت بیع «کلی در ذمه» و بیع «سلف» است؛ زیرا در این موارد، مشتری مالک کلی است، در حالی که هیچ فرد خارجی مشخصی به صفت مملوکیت برای مشتری متصف نیست؛ بنابراین، اگر مالکیت نیازمند محل موجود خارجی بود، بیع کلی فی‌الذمه نیز می‌بایست باطل باشد. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۵۱)

نتیجه آنکه از منظر شیخ انصاری، ماهیت مالکیت با صفات تکوینی متفاوت است و تعلق آن به اموری که تعیین خارجی ندارند (مانند فرد مردد یا کلی)، محذور عقلی ندارد. ایشان برای تأیید این دیدگاه، به سیره و فتاوی‌ای فقها در باب وصیت استناد می‌کند؛ چرا که فقها وصیت به یکی از دو شیء (أحد الشئین) یا وصیت برای یکی از دو نفر (لأحد الشخصین) را صحیح دانسته‌اند که این امر نشانگر پذیرش امکان تعلق حق یا ملکیت به امر مردد در فقه است.

۱. همان‌طور که شیخ انصاری نقل کرده است، محقق نراقی در «مستند الشیعة» (ج ۲، ۳۷۵) این استدلال را اقامه کرده است.

دیدگاه محقق خراسانی در باب امکان تعلق صفات به فرد مردد

محقق خراسانی در تحلیل امکان یا استحاله تعلق صفات به «فرد مردد»، برخلاف برخی که تعلق هرگونه صفتی را به امر مردد محال می‌دانند، میان «امکان تعلق صفات» و «امکان تعلق بعث و تحریک» تفکیک قائل شده و در دو ساحت متفاوت به بحث پرداخته است.

۱. عدم امکان تعلق وجوب (به معنای بعث) به فرد مردد

محقق خراسانی در مبحث «واجب تخییری» در کفایه، این دیدگاه را که متعلق وجوب در واجب تخییری، «یکی از دو چیز به نحو لابعینه» (فرد مردد) باشد، مردود می‌شمارد. اما نکته حائز اهمیت آن است که ایشان علت این استحاله را «محدور عقلی در تعلق صفت به فرد» نمی‌داند، بلکه اشکال را متوجه ماهیت «بعث» و «تحریک» می‌سازد. به باور ایشان، غرض از امر و وجوب، ایجاد انگیزه (داعی) در مکلف برای حرکت به سوی امثال است، و از آنجاکه فرد مردد، هویت مشخصی ندارد، نمی‌تواند مستقلاً متعلق اراده و عزم مکلف قرار گیرد، مگر آنکه اراده به «جامع» تعلق گرفته باشد؛ بنابراین، اشکال در مقام «جعل داعی» است، نه در مقام «ثبوت متعلق». (آخوند خراسانی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۲۶۲)

۲. امکان تعلق صفات حقیقی و اعتباری به فرد مردد

محقق خراسانی بر خلاف اشکال فوق، اصل قابلیت تعلق صفات به فرد مردد را می‌پذیرد و تصریح می‌کند که نه تنها صفات اعتباری (مانند وجوب و حرمت، به لحاظ ماهیت اعتباری‌شان)، بلکه حتی برخی از صفات حقیقی ذات‌الاضافه (مانند علم) نیز می‌توانند به امر مردد تعلق گیرند. ایشان در حاشیه بر مکاسب نیز، ضمن تأیید کلام شیخ انصاری مبنی بر امکان تعلق صفات اعتباری به فرد مردد، فراتر رفته و می‌فرماید حتی اگر صفتی از سنخ اعراض حقیقی باشد، چنانچه ذات‌الاضافه باشد (مانند قطع و علم)، تعلق آن به فرد مردد ممکن است. آخوند برای اثبات مدعای خود، به «علم اجمالی» استناد می‌کند. در مواردی که ما علم اجمالی به نجاست یکی از دو ظرف داریم و در واقع هر دو نجس هستند، متعلق

علم ما دقیقاً همان «یکی از دوتا» (احدهما) است، بدون آنکه تعیین خاصی داشته باشد. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶، ص ۱۲۸)

بنابراین، خلاصه رأی محقق خراسانی آن است که «فرد مردد» فی حدنفسه قابلیت دارد که متعلق صفات حقیقی (ذات‌الاضافه) و اعتباری قرار گیرد، و تنها در مواردی مانند «بعث و تکلیف» که نیازمند ایجاد داعی و انگیزه در مکلف است، به دلیل عدم امکان تحریک به سوی امر نامتعیّن، تعلق مستقیم تکلیف به آن با اشکال مواجه می‌شود.

برهان اول محقق اصفهانی بر استحاله: امتناع ذاتی

محقق اصفهانی (قدس سره) در مواجهه با نظریه امکان تعلق صفات (حقیقی یا اعتباری) به «فرد مردد مصداقی»، رویکردی بنیادین اتخاذ کرده و با اقامه برهان عقلی، استحاله ذاتی آن را اثبات می‌نماید. ایشان در نقد دیدگاه‌هایی که با تمسک به اعتباری بودن صفاتی چون وجوب و ملکیت، تعلق آنها به فرد مردد را ممکن می‌شمرند، تصریح می‌کند که مشکل اصلی در ماهیت «فرد مردد» است، نه در سنخ صفت متعلق به آن.

تقریر برهان

محور استدلال محقق اصفهانی آن است که «فرد مردد» (به معنای موجودی که هویش مردد میان دو چیز باشد)، امری ممتنع‌الوجود است و در هیچ مرتبه‌ای از مراتب هستی (نه در خارج، نه در ذهن و نه در وعاء ماهیت) تقرر و ثبوت ندارد. دلیل این استحاله آن است که هر موجودی در عالم، دارای ماهیت و هویتی متعیّن و متمایز از سایر موجودات است. وجود، مساوق با تشخیص و تعین است و تصور موجودی که فاقد تعین باشد، تناقض‌آمیز است؛ بنابراین، از آنجا که صفات (چه حقیقی مانند علم و اراده، و چه اعتباری مانند وجوب و ملکیت) «ذات‌الاضافه» و «تعلقی» هستند، قوام و تحقق آنها منوط به وجود طرف و متعلق است. حال اگر متعلق (فرد مردد)، امری ممتنع و فاقد ثبوت باشد، تعلق صفت به آن نیز ممتنع خواهد بود؛ زیرا تقوّم صفت به امر معدوم و محال، معقول نیست. (اصفهانی، ۱۴۰۹، ص ۶۳؛ اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۲۷۱-۲۷۲)

دو نکته تحلیلی در فهم دقیق کلام اصفهانی

برای دریافت عمق استدلال محقق اصفهانی، توجه به دو نکته ضروری است:

۱- شمول استحاله نسبت به تمامی عوالم: اشکال ایشان تنها ناظر به عدم وجود خارجی فرد مردد نیست، بلکه حتی ثبوت ماهوی و ذهنی آن را نیز نفی می‌کند؛ بنابراین راهکارهایی که با انتقال بحث به عالم ذهن یا اعتبار سعی در تصحیح فرد مردد دارند، با این مبنا مواجه می‌شوند که «تردد در ذات» محال است و امر محال در هیچ ظرفی قابلیت تحقق ندارد.

۲- تفاوت ماهوی «تعلق» با «عروض»: نکته ظریف در کلام ایشان آن است که مراد از «تعلق صفت به متعلق»، رابطه «عرض و معروض خارجی» (مانند سواد و بیاض که نیازمند محل موجودند) نیست تا با پاسخ شیخ انصاری (مبنی بر بی‌نیازی امور اعتباری از محل) مرتفع شود. بلکه مراد، تقوم ذاتی صفت به متعلق است؛ بدین معنا که صفاتی چون علم و اراده، بدون متعلق تعین نمی‌یابند و وجودشان عین اضافه به متعلق است. در این‌گونه صفات (که از سنخ عوارض ماهیت‌اند نه وجود)، وجود متعلق به وجود صفت است، نه برعکس. با این حال، چون ذات فرد مردد ممتنع است، نمی‌تواند حتی در ظرف علم یا اراده نیز تعین یابد و طرف اضافه قرار گیرد. محقق اصفهانی با این برهان، راه هرگونه توجیه برای تعلق صفات (حتی علم اجمالی و اراده تشریحی) به فرد مردد را مسدود می‌داند و تأکید می‌کند که علم و اراده همواره به امری متعین تعلق می‌گیرند، هرچند ممکن است آن امر متعین، عنوانی کلی یا حاکی از واقع باشد، اما هرگز خود واقعیت مردد (لابعینه) نمی‌تواند متعلق آن‌ها واقع شود.

تحلیل رابطه «صفات تعلقی» و «متعلق» در اندیشه محقق اصفهانی

یکی از ظرایف مهم در اندیشه اصولی محقق اصفهانی که کلید فهم بسیاری از مباحث دقیق ایشان (از جمله مسئله تعلق تکلیف به فرد مردد) به شمار می‌رود، تفکیکی است که میان «عوارض وجود» و «عوارض ماهیت» قائل می‌شوند. عدم توجه به این تمایز، موجب شده است تا برخی از شارحین و ناقدین کلام ایشان، مراد وی از «تقوم صفت تعلقی به متعلق» را به معنای «نیاز عرض به معروض خارجی» تفسیر کنند؛ تفسیری که با مبانی عمیق فلسفی ایشان سازگار نیست.

در فلسفه صدرایی (که محقق اصفهانی متأثر از آن است)، عوارض به دو دسته تقسیم می‌شوند:

عوارض وجود: صفاتی هستند که برای تحقق، نیازمند موضوعی موجود در خارج هستند. در این دسته، وجود موضوع، مقدم بر وجود عرض است و عرض بر موضوعی که قبلاً موجود شده، عارض می‌شود. مثال بارز آن، «سیاهی» (سواد) است که بر جسمی که قبلاً موجود است، عارض می‌گردد.

عوارض ماهیت: صفاتی هستند که نحوه عروضشان بر موضوع، متفاوت است. در اینجا، وجود موضوع (ماهیت) متوقف بر وجود عرض است، نه برعکس. نمونه‌ی اعلای آن، «وجود» است که بر «ماهیت» عارض می‌شود. در قضیه «الانسان موجود»، وجود بر انسان حمل می‌شود، اما چنین نیست که ابتدا انسان (ماهیت) موجود باشد و سپس وجود بر آن عارض شود؛ بلکه ماهیت انسان دقیقاً به عین همین وجود، موجود می‌گردد. به تعبیر دقیق فلسفی، در اینجا یک وجود واحد در کار است که بالذات به وجود نسبت داده می‌شود و بالعرض به ماهیت. (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۲-۲۳؛ شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۴۷)

محقق اصفهانی با تسری دادن این قاعده فلسفی به حوزه اصول، تصریح می‌کند که صفات تعلقی مانند علم، اراده، شوق و وجوب، از سنخ «عوارض ماهیت» هستند، نه «عوارض وجود». معنای این سخن آن است که وقتی وجوب یا شوق به فعلی (مانند نماز) تعلق می‌گیرد، لازم نیست که نماز قبلاً (در خارج یا حتی در ذهن به وجود مستقل) موجود باشد تا سپس شوق بر آن عارض شود. بلکه رابطه معکوس است: متعلق (نماز) در ظرف شوق و اراده، به وجود خود شوق و اراده موجود می‌شود. به عبارت دیگر، متعلق در اینجا «قائم به عارض» است و وجودش عین وجود صفت تعلقی است؛ بنابراین، وقتی گفته می‌شود «شوق به نماز تعلق گرفته است»، بدین معناست که ماهیت نماز در صقع نفس مشتاق، به «وجود شوقی» محقق شده است، نه اینکه نماز وجودی جداگانه داشته باشد و شوق بر آن سوار شود. ثمره این دقت نظر آن است که در بحث فرد مردد، وقتی اصفهانی می‌گوید «صفات تعلقی به فرد مردد تعلق نمی‌گیرند»، منظورشان این نیست که چون «عرض نیازمند محل موجود

است» و فرد مردد وجود ندارد، پس تعلق محال است (که با پاسخ شیخ انصاری مبنی بر اعتباری بودن ملکیت نقض شود). بلکه مرادشان این است که ذاتِ صفتِ تعلق، اقتضای تعیین و تشخیص دارد و چون فرد مردد ذاتاً ممتنع و فاقد ماهیت و هویت است، نمی‌تواند حتی در ظرفِ صفت (به وجود علمی یا شوقی) تعیین یابد؛ بنابراین، ادعای صاحب منتقی مبنی بر یکسان‌انگاری استدلال محقق اصفهانی با اشکالی که شیخ انصاری در مکاسب نقل کرده است (روحانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۴۹۲)، ناشی از عدم توجه به این نکته دقیق است که اصفهانی مشکل را در «عدم وجود محل خارجی» نمی‌بیند، بلکه در «امتناع ذاتی متعلق» (فرد مردد) و ناتوانی آن از طرف واقع شدن برای هر نوع صفت (حقیقی یا اعتباری) می‌داند.

برهان دوم محقق اصفهانی بر امتناع: استحاله اتحاد معین با مردد

محقق اصفهانی (قدس سره) برهان دومی نیز بر استحاله تعلق صفات (چه حقیقی و چه اعتباری) به فرد مردد اقامه کرده است. محور این برهان، «استحاله اتحاد امر معین با امر مردد» است که منجر به خلف فرض می‌شود. تقریر برهان با توجه به مقدماتش از این قرار است:

۱- **تعیین صفات تعلقی:** صفاتی چون علم، اراده، شوق و وجوب، اموری «معین» و «مشخص» هستند. وقتی علمی در نفس محقق می‌شود یا اراده‌ای شکل می‌گیرد، آن صفت، وجودی مشخص و متعین دارد.

۲- **لزوم اتحاد صفت و متعلق:** تحقق صفت تعلقی بدون وجود طرف و متعلق امکان‌پذیر نیست و میان صفت و متعلق، نوعی اتحاد برقرار است (به این معنا که صفت با متعلق خود تعیین می‌یابد و متعلق در ظرف صفت موجود می‌شود).

۳- **استحاله اتحاد معین و مردد:** حال اگر فرض کنیم متعلق این صفاتِ معین، «فرد مردد» باشد، لازم می‌آید که امرِ معین (صفت) با امرِ مردد (متعلق) متحد شود. اما اتحاد دو امر متهافت (معین و مردد) عقلاً محال است؛ زیرا برای تحقق اتحاد، یا باید صفتِ معین، مردد شود تا با متعلق سنخیت یابد، و یا باید متعلقِ مردد، معین گردد تا قابلیت اتحاد با صفت را پیدا کند و حال آنکه هر دو شق مذکور باطل و مستلزم خلف فرض است. اگر صفتِ معین، مردد شود، خلفِ فرضِ تعیینِ صفت است. اگر متعلقِ مردد، معین شود، خلفِ فرضِ مردد

بودن متعلق است؛ بنابراین، تعلق صفات معین به فرد مردد، عقلاً ممتنع است. (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۲۷۲)

تمایز برهان دوم از برهان اول

نکته حائز اهمیت در کلام محقق اصفهانی، تفکیک دقیق میان دو برهان است: در برهان اول، کانون اشکال، «امتناع ذاتی خود فرد مردد» بود (فرد مردد نه وجود دارد و نه ماهیت). در برهان دوم، کانون اشکال، «استحاله اتحاد» است. حتی اگر فرض کنیم فرد مردد فی حدنفسه مشکلی نداشته باشد، اتحاد آن با صفات معین، ناممکن است. به تعبیر دیگر، مصب اشکال در اینجا، رابطه صفت و موصوف است، نه ذات موصوف؛ بنابراین، کسانی مانند شهید صدر که این برهان را به مباحث وجود و ماهیت یا تناقض درونی فرد مردد بازگردانده‌اند (صدر، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۴۱۵)، از نکته ظریف «استحاله اتحاد و لزوم خلف» در کلام اصفهانی غفلت ورزیده‌اند.

همچنین صاحب منتقى الأصول نیز برهان دوم محقق اصفهانی را با تعبیر «انقلاب المعین إلى المردد أو انقلاب المردد إلى المعین» صورت‌بندی می‌کند. ایشان قوام صفات تعلقی (مانند علم و بعث) به متعلقشان را بدین معنا تفسیر می‌کند که وجود صفت، عین وجود متعلق است و این دو، وجودی جداگانه ندارند. بر پایه این عینیت وجودی، اگر صفت (که امری معین است) با متعلق (فرد مردد) متحد شود، لازم می‌آید که یا صفت معین به فرد منقلب شود و یا متعلق مردد به معین؛ که هر دو محال و خلاف فرض است. (روحانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۴۹۲)

اولاً، آنچه صاحب منتقى در تقریر برهان دوم آورده، در حقیقت آمیزه‌ای از دو برهان مستقل محقق اصفهانی است: بخشی از آن، بازتاب همان برهان عام در باب قوام صفات تعلقیه به متعلق است (که به نوعی با برهان استحاله ذاتی فرد مردد مرتبط است)، و بخش دیگر، عین برهان «انقلاب المعین و المردد» است که محقق اصفهانی آن را به عنوان وجه دوم مستقل خود مطرح کرده است. اما خود محقق اصفهانی، به روشنی این دو را دو وجه جداگانه می‌شمارد. یکی ناظر به اصل عدم ثبوت فرد مردد و عدم امکان تعلق صفت به معدوم محض، و دیگری ناظر به لوازم فرض تعلق، یعنی لزوم تردد معین یا تعیین مردد. صاحب منتقى این دو

ساحت را در یک سیاق واحد گرد آورده است و سپس بر مجموع آن‌ها شروع به مناقشه می‌کند. از این رو، در ارزیابی دقیق، باید التفات داشت که ساختار برهانی محقق اصفهانی، در اصل، دوگانه است و به‌گونه‌ای که در بحث‌های پیشین تبیین شد، هر یک از دو وجه، مستقلاً بر امتناع فرد مردّد دلالت می‌کند.

اشکال دوم بر تقریر صاحب منتقی که بنیادین‌تر است، واژگون‌سازی رابطه وجودی میان صفت و متعلق در اندیشه محقق اصفهانی است. صاحب منتقی می‌گوید: «وجود صفت به وجود متعلق است»، یعنی وجود صفت، متقوم و وابسته به وجود متعلق است. حال آنکه محقق اصفهانی در سرتاسر مباحث اصولی خویش دقیقاً عکس این مطلب را مبنا قرار داده است. از منظر اصفهانی، صفات تعلقی از سنخ «عوارض ماهیت» هستند (نه عوارض وجود). در عوارض ماهیت، این «معروض» (متعلق) است که به وجود «عارض» (صفت) موجود می‌شود، نه برعکس؛ بنابراین، وجود متعلق، متقوم به وجود صفت است، نه اینکه صفت وابسته به وجود مستقل متعلق باشد. این خطای صاحب منتقی، صرفاً یک اختلاف لفظی نیست، بلکه نتایج مهمی در تحلیل مسائل دارد.

امکان فرد مردد از منظر مرحوم روحانی

صاحب منتقی الأصول معتقد است متعلق واجب تخییری «أحد الأمرین علی سبیل البدل» است؛ یعنی یک تکلیف واحد نسبت به «یکی از دو فعل، به نحو بدلیت». ایشان هیچ‌یک از وجوهی که برای امتناع تعلق تکلیف به فرد مردّد ذکر شده را تمام نمی‌داند. هر چند در عین حال، او تصریح می‌کند که «الفرد المرّد لا واقع له» و هر موجود خارجی، بالفعل معین است و تردّد در واقع راه ندارد. برای جمع میان این دو، صاحب منتقی توضیح می‌دهد که مقصود از متعلق حکم، مفهوم «فرد علی البدل» است، نه «فرد مردّد خارجی». یعنی متعلق حکم، همان عنوان «أحدهما غیر المعین مصداقاً» است، به این معنا که «هذا أو ذاک» هر یک، به نحو بدلیت، مصداق آن مفهوم‌اند. به این ترتیب، صاحب منتقی الأصول، با حفظ اصل امتناع فرد مردّد در واقع خارجی، در مقام جعل و اعتبار، مفهوم «فرد علی البدل» / «هذا أو ذاک» را به عنوان متعلق وجوب واحد در واجب تخییری می‌پذیرد. (روحانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۴۹۲)

۱. تحلیل مفهومی «الفرد علی البدل» به حمل اولی و حمل شایع

صاحب منتقی الأصول برای تبیین مبنای خود در واجب تخییری، دو مقدمه ذکر می‌کند. مقدمه اول، ناظر به تحلیل خود مفهوم «الفرد علی البدل» یا «الفرد المرّد» است و بر تمایز میان حمل اولی و حمل شایع تکیه دارد. ایشان تصریح می‌کند که عنوان «الفرد علی البدل» (یا به تعبیر عرفی: «هذا أو ذاك») در ساحت مفهوم، خود یک مفهوم متعین است. مرحوم روحانی با تفکیک میان دو سطح از مفهوم می‌گوید: در حمل اولی، نظر به ماهیت خود مفهوم داریم، نه به تطبیق آن بر مصادیق. در این سطح، «المرّد مرّدٌ بالحمل الأولی»؛ یعنی مفهوم «الفرد المرّد» بما هو مفهوم، همان عنوان تردید را در ذات خود دارد؛ چنان‌که می‌گوییم «الإنسان إنسانٌ» یا «المفهوم هو المفهوم». در حمل شایع، سخن از این است که این مفهوم، در ردیف دیگر مفاهیم موجود در ذهن، چگونه لحاظ می‌شود. در اینجا، همین مفهوم «الفرد المرّد» که به حمل اولی مرّد بود، اکنون به عنوان یک «مفهوم معین و متمایز» در میان سایر مفاهیم ذهنی قرار می‌گیرد و «المرّد معینٌ بالحمل الشائع». این مفهوم را می‌توان در ذهن تصور کرد، در باره‌اش حکم کرد، و آن را به عنوان یک واحد مفهومی مستقل موضوع حمل و اسناد قرار داد. این تفکیک دقیقاً شبیه به مثال معروف «الجزئی جزئی بالحمل الأولی» و «الجزئی کلی بالحمل الشائع» است. نتیجه آنکه به لحاظ مفهومی، مانعی از تعلق صفات حقیقیه و اعتباریه به فرد مرّد به عنوان یک متعلق ذهنی وجود ندارد.

۲. قلمرو تعلق صفات نفسانی و تبیین «معلوم بالذات»

در مقدمه دوم، صاحب منتقی الأصول به تبیین جایگاه متعلق صفات نفسانی می‌پردازد و بر یک نکته اصولی-فلسفی تکیه می‌کند که صفات نفسیه قائم به نفس، بالذات به خارج تعلق نمی‌گیرند، بلکه متعلق بالذات آن‌ها، همان مفاهیم و صور ذهنی موجود در افق نفس است. مراد از «الصفات النفسية» اوصاف قائم به نفس است؛ مانند علم، و آنچه از این سنخ است (و در توسعه تحلیلی می‌توان اراده، حب، شوق، بغض، غضب و مانند آن را نیز در همین سیاق دید) و به همین جهت، معروض و متعلق بالذات آن‌ها نیز باید در افق نفس باشد، نه در خارج. اگر فرض شود این اوصاف مستقیماً به خارج تعلق می‌گیرند، لازمه‌اش این است که

یا خارج به ذهن منقلب شود، یا ذهن به خارج، و «انقلاب الخارج ذهناً أو الذهن خارجاً» محال است. از این رو، متعلّق حقیقی علم و امثال آن، همان مفاهیم و صور ذهنی است، نه عین موجودات خارجی بما هی هی.

این تحلیل، در چارچوب اصطلاح معروف حکمت و منطق از «معلوم بالذات» و «معلوم بالعرض» بیان می‌شود. معلوم بالذات، همان صورت و مفهوم ذهنی است که در نفس عالم حاضر است و علم، بالذات به آن تعلق می‌گیرد. معلوم بالعرض، شیء خارجی است که این صورت ذهنی از آن حکایت می‌کند و به واسطه همین حکایت، می‌گوییم «ما به آن علم داریم». این مقدمه، در ادامه بحث صاحب منتقی، زمینه را برای این نتیجه فراهم می‌کند که اگر مفهوم «الفرد علی البدل» در ذهن، به عنوان یک مفهوم متعین موجود است، می‌توان - دست‌کم در ساحت صفات نفسانی و در مرحله جعل و اعتبار - سخن از تعلق حکم به این عنوان مفهومی کرد، بی‌آنکه ناچار باشیم تعلق مستقیم به فرد مردّد خارجی را بپذیریم. مرحوم روحانی پس از اقامه دو مقدمه پیشین، نتیجه می‌گیرد که در واجب تخییری، متعلّق و وجوب، «مفهوم الفرد علی البدل» است به لحاظ حمل شایع، نه به لحاظ حمل اولی. به تعبیر دیگر، آنچه وجوب تخییری به آن تعلق می‌گیرد، عنوان مفهومی «هذا أو ذاک» است، در حدّ یک مفهوم متعین ذهنی، نه فرد مردّد خارجی.

او این نتیجه را به صورت عام‌تر تعمیم می‌دهد و می‌گوید: در سه مورد اصلی متعلّق علم اجمالی در مورد خودش، متعلّق ملکیت در «بیع صاع من صبرة»، و متعلّق بعث در واجب تخییری، همگی می‌توانند به «الفرد علی البدل» و «مفهوم «هذا أو ذاک»» برگردند. تعلق وجوب یا علم به این مفهوم، مستلزم آن نیست که صفت تعلق «بلا مقوم» بماند. زیرا «المفهوم المذكور له واقع»؛ یعنی در افق ذهن، دارای واقع مفهومی است و می‌تواند طرف اضافه علم، اراده، و وجوب واقع شود.^۱ بنابراین، تعلق صفت به آن، مستلزم «انقلاب المعین

۱. «له واقع» در این سیاق، به‌عبرنه مقدمات، ناظر به واقعیت مفهومی در ذهن است، نه واقعیت خارجی؛ و این نکته با تصریح قبلی او مبنی بر «عدم واقعیت خارجی فرد مردّد» منافات ندارد.

مردّداً» نیست؛ چون آنچه متعلّق صفت قرار گرفته - یعنی «الفرد علی البدل بالحمل الشائع» - خود مفهومی است متعیّن و متقرّر. (روحانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۴۹۳)

۳. اشکال بر مقدمه دوم و پاسخ مرحوم روحانی

پس از ذکر دو مقدمه، صاحب منتقی الأصول به اشکال مهمی که بر مقدمه دوم وارد می‌شود، اشاره می‌کند. خلاصه اشکال چنین است: مقدمه دوم گفته شد که صفات نفسیه - مانند علم، اراده، حبّ، شوق و... - به مفاهیم موجود در افق نفس تعلّق می‌گیرند، نه به خارج بما هو خارج. اما این تعلّق، روشن است که به «مفهوم بما هو مفهوم» نیست، بلکه به مفهوم بما هو مرآة للواقع است. یعنی همین صورت ذهنی، از آن جهت که حاکی و دال بر یک واقع خارجی است، متعلّق علم و اراده و حب واقع می‌شود. حال اگر شما خودتان پذیرفتید که «فرد مردّد» در خارج هیچ واقعیتی ندارد، این پرسش پیش می‌آید که اگر بناست وجوب تخییری به «مفهوم الفرد علی البدل» تعلّق بگیرد، این مفهوم باید، بنا بر مبنای شما، نوعی ارتباط و مرآتیت نسبت به خارج داشته باشد؛ در حالی که در خارج، چیزی به نام «فرد مردّد» وجود ندارد تا این مفهوم، مرآت آن باشد.

صاحب منتقی الأصول در پاسخ، اصل کبرای اشکال را مورد مناقشه قرار می‌دهد و می‌فرماید: این که می‌گویید «مفهوم معلوم بالذات، بالضرورة باید مرآت و مرتبط با خارج باشد»، کبرای درستی نیست. درست است که غالباً مفاهیم معلوم بالذات، در قضایای صادق، مطابقی در خارج دارند، اما این یک قاعده عام نیست که هر مفهومی در ذهن، لزوماً باید با واقع خارجی پیوند حقیقی داشته باشد، و هر صفت نفسی، تنها در صورتی می‌تواند به مفهومی تعلّق گیرد که آن مفهوم، مرآت واقع باشد.

بنابراین، اولاً، ارتباط مفهوم معلوم بالذات با واقع خارجی، از سنخ ارتباط حقیقی و عینی (به معنای اتحاد یا اضافه واقعی دو موجود در یک ظرف) نیست. شاهد آن، قضایای کاذبه است. گاهی علم و تصوّر در ذهن موجود است، ولی مطابقی در خارج ندارد. در اینجا، اگر ارتباط حقیقی و عینی لازم بود، باید علم با انتفای واقع، منتفی شود، در حالی که علم باقی است و فقط «مطابق بودن» یا «مطابق نبودن» عوض می‌شود. ثانیاً، اگر گفته می‌شود مفاهیم

معلوم بالذات مرتبط با واقع‌اند، این ارتباط، در حقیقت نحوی ارتباط انتزاعی یا اعتباری است، نه ارتباطی که قوام تعلق صفت به آن وابسته باشد؛ لذا این ارتباط، مشروط به وجود خارجی متعلق نیست و به همین جهت، فقدان واقع خارجی برای «مفهوم الفرد المرّد» مانع از آن نیست که این مفهوم، در افق نفس، معلوم بالذات و متعلق علم و وجوب قرار گیرد.^۱ (روحانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۴۹۳-۴۹۴)

اشکال اول بر مبنای مرحوم روحانی و نسبت آن با نظریه محقق نائینی

صاحب منتقى الأصول صریحاً ادعا می‌کند که در باب واجب تخییری، همان مبنای محقق نائینی را می‌پذیرد؛ یعنی بر این عقیده است که در واجب تخییری، یک وجوب واحد جعل شده، این وجوب واحد به «أحدهما غیر المعین مصداقاً» تعلق می‌گیرد، تنها در طریق اثبات، راه خود را غیر از مسلک میرزای نائینی می‌داند. اما با دقت در بیانی که ارائه می‌کند، روشن می‌شود این ادعا - دست‌کم به صورت دقیق - تمام نیست؛ زیرا آنچه او بنا کرده، در واقع از محلّ حقیقی نزاع خارج است و تقویت‌کننده همان مدّعی محقق نائینی، به معنایی که ایشان می‌خواست، نیست.

محلّ نزاع در کلمات محقق نائینی، محقق اصفهانی و سایر اعلام، «فرد مرّد مصداقی» است؛ یعنی آیا در عالم ثبوت و اعتبار، چیزی به نام «فرد مرّد خارجی» یا «أحدهما مصداقاً» معقول است یا نه؟ محقق نائینی، این فرد مرّد مصداقی را معقول و قابل تعلق وجوب می‌داند و آن را امری عرفی و عقلایی تلقی می‌کند. میرزای نائینی برای امکان ابهام در متعلق اراده، میان دو سنخ اراده تفصیل می‌دهد: «اراده آمر» و «اراده فاعل». اراده فاعل مستلزم تحرک عضلات و صدور فعل خارجی است؛ و چون حرکت عضلات ناگزیر به یک فعل معین تعلق می‌گیرد، متعلق اراده فاعلی باید مشخص و غیر مردد باشد. اما اراده آمر، صرفاً در مقام جعل و اعتبار است و بالذات به تحریک عضلات خود امر منتهی نمی‌شود، و از این رو، به‌زعم

۱. مرحوم روحانی در پاسخ، اصل لزوم مرآتیت هر مفهوم نسبت به خارج را انکار می‌کند. تنها باید دقت شود که در بیان ایشان، «ارتباط معلوم بالذات با خارج»، اگر در مواردی فرض شود، امری اضافی و اعتباری است، نه مقوم اصل تعلق علم. لذا فقدان مطابق خارجی، مانع از تعلق علم به مفهوم نخواهد بود.

ایشان، می‌تواند به «فرد مردّد مصداقی» تعلق بگیرد؛ یعنی آمر، «أحد الفعلین» را اراده کند، اما نه به‌عنوان مفهوم «أحدهما» - که خود نائینی آن را مردود می‌داند و می‌گوید مفهوم «أحدهما» نمی‌تواند متعلق حکم باشد - بلکه به خودِ خارج، ولی به نحو تردید در مصداق. (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۳۵)

در مقابل، محقق اصفهانی تصریحاً می‌فرمود: «الفرد المرّد محالٌ فی ذاته، لا ثبوت له لا ذاتاً و لا وجوداً»، و براین اساس، نه در خارج و نه حتی در ذهن، به‌عنوان «فرد مصداقی»، تقرّر ندارد. در چنین فضایی، صاحب منتقی عملاً بحث را از ساحتِ مصداق به ساحتِ مفهوم منتقل می‌کند، به این نحو که به‌جای اثباتِ معقولیتِ «أحدهما مصداقاً»، تکیه می‌کند بر این که «مفهومُ الفرد علی البدل» در میان مفاهیم ذهنی، عنوانی متعیّن و ممتاز است.

این نکته، در حدّ خود صحیح است و محقق اصفهانی نیز آن را انکار نکرده، بلکه صریحاً تصدیق کرده است؛ آنجا که در مقام بیان لزوم تعیّن متعلقِ بعث می‌گوید: «فالبعث - بما هو - لا یوجد، فلا یتعلّق إلاّ بالمعین و المشخّص، و لو کان بمفهوم المرّد فإنّ المرّد بالحمل الأوّلی معین بالحمل الشائع، و الکلام فی المرّد بالحمل الشائع.» (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۲۷۳) بنابراین، خود اصفهانی نیز می‌پذیرد که «مفهومُ المرّد» به حملِ اوّلی، مردّد است، و همین مفهوم، به حملِ شایع، در ردیفِ مفاهیم معیّن قرار می‌گیرد و در ذهن، عنوانی متمایز است. نکته اساسی اینجاست که محلّ بحث، اصلاً «مفهومُ الفرد المرّد» نیست، بلکه «الفردُ المرّد مصداقاً» است؛ یعنی آیا فردی که هویتش میان دو چیز مردّد فرض می‌شود، در عالم خارج یا در وعاء وجود ذهنی، به‌عنوان فرد واقعی (نه صرفاً عنوان مفهومی) تحقق دارد یا نه؟ با این توضیح، روشن می‌شود که بزرگ‌ترین اشکال بر مبنای صاحب منتقی آن است که محلّ حقیقی نزاع، «فرد مردّد مصداقی» است، نه مفهوم فرد مردّد. ازاین جهت، مبنای او، در سطح مفهوم می‌ماند و مسئله «فرد مصداقی» را - که محلّ اصلی نزاع است - بی‌پاسخ می‌گذارد.

به‌عنوان تکمیل اشکال اول باید گفت: گرچه کلام صاحب منتقی که می‌گوید «مفهومُ الفرد علی البدل» در ذهن، مفهومی معیّن و ممتاز است، باز هم این مقدار برای مقصود ایشان کافی نیست. تعیّن به حملِ شایع، تعیّنی در سطح مفاهیم است. وقتی گفته می‌شود: «الفردُ

علی‌البدل معینٌ بالحمل الشائع»، معنایش این است که در سلسله مفاهیم ذهنی، عنوان «الفرد علی‌البدل» یک واحد مفهومی مشخص است، می‌توان آن را تصوّر کرد، بر آن حکم نمود، و آن را تحت مفاهیمی عام‌تر مانند «مفهوم معین» در برابر «مفهوم مبهم» قرار داد، این نوع تعین، صرفاً ناظر به جایگاه مفهوم در رتبه مفاهیم ذهنی است. مبنای صاحب منتقی، حداکثر تعین مفهومی را تضمین می‌کند، نه تعین مصداقی و در افق متعلّق فعل مکلف. آنچه در تکلیف و اراده لازم است، تعین متعلّق فعل است، نه تعین صرفاً مفهومی. در بحث وجوب و بعث، آنچه محلّ کلام است، این است که آیا متعلّق تکلیف و اراده در مقام عمل، باید در حدّ فعل خارجی معین مشخص باشد یا خیر؟ تعلق وجوب به عنوانی که فقط در سطح مفهوم، متعین است، اگر نتواند تعین متعلّق اراده و فعل را در خارج تأمین کند، برای غرض تکلیف کافی نیست. در مقام عمل، مکلف باید بداند «چه فعلی» را انجام دهد، یعنی در نهایت، تعین به سطح فعل خارجی منتقل شود و این همان نقطه‌ای است که نزاع محقق نائینی و محقق اصفهانی بر سر آن شکل گرفته است. این اشکال به طور خاص، ناظر به نوع تعینی است که صاحب منتقی از آن استفاده کرده و نشان می‌دهد این نوع تعین، با تعینی که در بحث تکلیف و اراده مطلوب است، تفاوت مبنایی دارد.

اشکال دوم: تعلق اوصاف نفسیه به مفاهیم بما هی حاکیه عن الخارج

مقدمه دوم صاحب منتقی این بود که اوصاف نفسیه (علم، اراده، حب، شوق و...) به «ما فی أفق النفس» تعلق می‌گیرند، نه به خارج بما هو خارج. متعلّق بالذات آن‌ها، همان مفاهیم و صور ذهنی است. این سخن، در اصل خود، درست است، اما این مفاهیم، غالباً بما هی حاکیه عن الخارج و بما لها من نسبة إلى الواقع مورد لحاظ قرار می‌گیرند، نه بما هی مفاهیم محض. خود صاحب منتقی نیز متوجه این نکته است، لذا در ادامه، به اشکال «عدم واقعیت فرد مردّد در خارج» برخورد می‌کند و برای پاسخ، اصل لزوم مرآتیت مفهوم نسبت به خارج را انکار می‌کند. یعنی به جای آنکه نشان دهد «فرد مردّد مصداقی» واقعیتی دارد که این مفهوم بتواند مرآت آن باشد، می‌گوید لازم نیست هر مفهوم ذهنی، حتماً مرآت واقع خارجی باشد.

این پاسخ، گرچه در سطحی، اشکال مرآتیت را برطرف می‌کند، اما مشکل اصلی را که فقدان واقع مصداقی فرد مردد است، حل نمی‌کند. زیرا مسئله محقق نائینی این بود که در عرف و عقلاً، خود «أحد هذین المالین»، «إحدى الزوجتین» و مانند آن، به‌عنوان موضوع تملیک و طلاق و تکلیف لحاظ می‌شود، نه این که صرفاً یک مفهوم ذهنی متعین، بدون هیچ واقع مصداقی، متعلق اعتبار قرار بگیرد. از این رو، آنچه صاحب منتقی باتکیه بر مقدمه دوم توجیه می‌کند، امکان تعلق صفت به مفهوم فرد علی‌البدل است، نه به فرد مردد مصداقی، و این، از محل نزاع فاصله دارد.

عجیب‌تر آنکه مرحوم روحانی در جایی دیگر از کتاب خود، با عبور از مبنای مشهور (تعلق علم به صورت ذهنی)، مدعی است که متعلق علم در مواردی چون علم اجمالی، مستقیماً «فرد خارجی» و «وجود عینی» است. این فرد خارجی، ویژگی خاصی دارد، از یک سو قابلیت انطباق بر بیش از یک نفر را ندارد (چون وجود خارجی جزئی است)، و از سوی دیگر، میان دو یا چند گزینه مردد است. مثلاً وقتی کسی خبر می‌دهد که «زید یا عمرو آمد»، متعلق خبر او «جامع آمدن» نیست، بلکه یک شخص خاص خارجی است که واقعاً آمده است. این شخص در خارج معین است (زید است یا عمرو)، اما نزد مخبر مردد است.

بنابراین، از نظر صاحب منتقی، محقق اصفهانی با تمرکز بر «استحاله تردد واقعی» (که امری بدیهی و مورد قبول همگان است)، مخاطب را به سکوت واداشته (افحام کرده) و از نکته اصلی غافل شده است که امکان «تردد نزد عالم» در عین «تعیین در واقع» است. ایشان استدلال می‌کند که چون صورت ذهنی، بازتاب و حاکی از مرئی خارجی است، و مرئی خارجی (آن شبیح دور) مردد است، پس صورت ذهنی نیز قهراً مردد خواهد بود. بر اساس تحلیل صاحب منتقی، علم تصویری به «صورت خارجی شخصی» تعلق گرفته است که این صورت، نزد عالم مردد است؛ بنابراین، علم نه به «جامع» تعلق دارد و نه به «فرد معین»، بلکه به «فرد مردد» (شخص خارجی مبهم) تعلق یافته است. این تقریر می‌کوشد با پیوند زدن ادراک به خارج و انتقال محل بحث از «تردد واقعی» به «تردد علمی»، اشکالات فلسفی اصفهانی (مبنی بر امتناع ماهیت یا وجود مردد) را مرتفع سازد. (روحانی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۴۹-۵۱)

صاحب منتقی در تبیین نظریه خود، دچار نوعی تهافت شده است. ایشان از یک سو تصریح می‌کند که علم (در مواردی چون علم اجمالی و رؤیت شبح) به «خارج» تعلق می‌گیرد، اما از سوی دیگر، بر اساس مبانی مسلم فلسفی و اصولی، علم حقیقتاً به خارج تعلق نمی‌گیرد، بلکه خارج «معلوم بالعرض» است و متعلق حقیقی علم، صورت ذهنی (معلوم بالذات) است که در صقع نفس تحقق دارد. اگر متعلق علم، صورت ذهنی است، این صورت باید متعین باشد (چون وجود ذهنی هم نوعی وجود است و وجود مساوق با تعین است)؛ بنابراین، ادعای اینکه «علم به فرد متعین خارجی خورده است اما نزد عالم مرد است»، اگر به معنای تردد در «معلوم بالذات» باشد، محال است، و اگر به معنای تردد در «تطبیق» باشد، ربطی به بحث «فرد مردد» (به‌عنوان ماهیت متعلق علم) ندارد. در اینجا به همین نقد بسنده می‌کنیم و تفصیل اشکالات دیگر در کلام ایشان، مثل تشویش در تحلیل رابطه میان علم و خارج - چنان‌که در مثال رؤیت شبحی از دور که در کلام ایشان آمده است و برخلاف مبانی مسلم معرفت‌شناختی در عدم تعلق علم به خارج و عدم سرایت تردد از مرئی به صورت است - را به‌جای خود واگذار می‌کنیم.

نظریه مختار^۱

محقق حائری (قدس سره) به طور مستقل به مسئله «فرد مردد» پرداخته و به نتایجی رسیده است که از یک‌سو با مبانی فلسفی محقق اصفهانی هماهنگ است و از سوی دیگر، راهی برای توجیه سیره عقلا در مقام عمل می‌گشاید. ایشان معتقد است که از حیث ثبوت حقیقی و فلسفی، «فرد مردد» در خارج، هیچ‌گونه وجود حقیقی ندارد. عقل و مبانی فلسفی، محال می‌دانند که شیئی «مردد بین نفسه و غیره» باشد. اما از حیث ثبوت اعتباری و جعلی، این امتناع عقلی، منافات ندارد با این‌که در عالم اعتبار، وجود برای فرد مردد اعتبار شود.

۱. تقریر کلمات بزرگان و اشکالات مطرح‌شده نسبت به نظریه آنان و هم‌چنین نظریه مختار استاد معظم حضرت آیت‌الله فاضل لنکرانی (دام‌ظله) در این مقاله، مربوط به درس‌های ایشان در دوره دوم خارج اصول، سال ۱۴۰۴ است. برای مراجعه ر.ک: (سایت <http://fazellankarani.com>)، سربرگ «دروس»، دسته «اصول فقه»، قسمت «خارج اصول (دوره دوم)»، بخش «اوامر»، بحث «واجب تعیینی و تخییری»، از جلسه ۳۸ تا جلسه ۴۷).

همان‌طور که عقلاً «کسر مشاع» را در معاملات اعتبار می‌کنند، با آنکه در خارج، شیئی به نام «نصف مشاع» به وصف اشاعه، وجود مستقل ندارد، در باب فرد مردد نیز هرچند تحقق عینی و تکوینی برای «أحدهما» به معنای مردد مصداقی معقول نیست، اما در ساحت اعتبار عقلایی، می‌توان گفت: «فرد مردد، وجود اعتباری دارد». مثلاً وقتی گفته می‌شود: «أحد هذین المالین را به تو فروختم»، عقلاً همین «أحدهما» را - به‌رغم امتناع عقلی تحقّقش در خارج - به‌عنوان موضوع اعتبار و اثر تلقی می‌کنند. (حائری، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۲۳۳)

این مبنا، از جهتی به مبنای محقق نائینی نزدیک است که «أحدهما لا بعینه» را متعلّق حکم می‌دانست، و از جهتی، با آنچه از شیخ انصاری در باب «صاع من هذه الصُّبرة» و اشباه آن بیان کرده‌اند، سنخیت دارد. البته با این تفاوت که شیخ انصاری، غالباً به‌صراحت تفکیک تکوین و اعتبار را صورت‌بندی نکرده، درحالی‌که محقق حائری، این تفکیک را واضح و صریح بیان می‌کند. از این رو، اگرچه شیخ در مواضعی بر اجرای قواعد فلسفی در فقه اصرار دارد - مانند بحث «کشف و نقل» در عقد فضولی که بر اساس امتناع تأثیر امر متأخر در صحت و نفوذ امر متقدّم، کشف را مردود می‌شمارد (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۴۰۱)، اما در باب فرد مردد، عملاً به سیره عقلاً در اعتبار تن داده، بی‌آنکه مبنای فلسفی را کاملاً با آن منسجم سازد. این نکته، به‌درستی می‌تواند به‌عنوان یک ناهماهنگی روشی در کلمات ایشان مورد اشاره قرار گیرد. مرحوم حائری، از این جهت، رویکردی شفاف‌تر دارد. او از ابتدا می‌گوید در فلسفه، فرد مردد، ممتنع‌الوجود است و در اعتبار می‌تواند موضوع جعل و اثر قرار گیرد.

۱. حدود اعتبار: امکان یا امتناع اعتبار امر محال و نسبت آن با «فرد مردد»

پس از تقریر مبنای محقق اصفهانی در استحاله «فرد مردد»، این پرسش بنیادین رخ می‌نماید که اگر چیزی به حکم عقل، محال بالذات باشد، آیا اساساً می‌توان آن را در ساحت اعتبار داخل کرد یا خیر؟ به تعبیر دیگر، آیا گستره‌ی «عالم اعتبار» - به‌سبب خفیف‌المؤونه بودن - آن‌قدر وسیع است که حتّی نسبت به محالات ذاتی (مانند جمع بین نقیضین یا ضدّین) نیز بتوان نوعی «جعل» و «اعتبار» را تصوّر نمود؟ یا آنکه هر جا استحاله‌ی عقلی ثابت شد،

همان‌جا موضوع برای اعتبار نیز منتفی است و «اعتبار» نسبت به آن امر محال، خودبه‌خود ممتنع خواهد بود؟

پاسخ به این پرسش، در گرو آن است که ابتدا چارچوب بحث اعتباریات و حدود و ثغور عالم اعتبار را به‌اجمال و در حدّی که در این تحقیق نیاز داریم روشن کنیم. بحث از «اعتباریات» در چند موضع اصولی حضور جدّی دارد، درعین حال، باید توجه داشت که نقش و کارکرد این مبحث در فلسفه و در اصول یکسان نیست. در فلسفه، سخن از ماهیت و نحوه وجود اعتباریات است، این‌که آیا برای آن‌ها واقعیتی و رای ذهن می‌توان فرض کرد یا نه و نسبت آن‌ها با وجود حقیقی چیست. در اصول فقه، «اعتبار» غالباً ناظر به فعل اعتبارکننده (شارع یا عقلا) و نقشی است که این فعل در جعل احکام و آثار حقوقی بازی می‌کند. وقتی گفته می‌شود: «الاعتباریات لیس لها واقع إلا بنظر المعتمِر»، مراد آن است که اعتباریات، واقعیتی مستقل از جعل معتبر ندارند. همان لحظه‌ای که معتبر (شارع، عرف یا طائفه‌ای خاص) چیزی را اعتبار می‌کند، حقیقت آن امر اعتباری تحقق می‌یابد، و با سلب آن اعتبار، از میان می‌رود. محقق اصفهانی ذیل بحث «وضع»، تحلیلی نسبتاً دقیق از اعتباریات ارائه می‌کند. ایشان می‌فرماید: در اعتبارات تسبیبی، مانند معاملات، اعتبار نهایی از ناحیه شارع یا عرف است، ولی این اعتبار به‌واسطه‌ی سبب قرار داده شده (ایجاب و قبول) محقق می‌شود. در اعتبارات مباشری، مانند وضع لغوی، نفس اعتبار واضح تمامی قوام آن است و به سبب بیرونی نیازی نیست. (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۴۶-۴۷) محقق عراقی نیز از «الاعتباریات المحضه» سخن می‌گوید، یعنی اموری که هیچ ساحتی جز ذهن ندارند (مانند وجودات ادعائی و برخی نسبت‌های تحلیلی)، برخی دیگر، مثل احکام وضعی، جعلی‌اند و به‌واسطه جعل شارع یا عرف، در خارج نیز منشأ اثر می‌شوند، هرچند حقیقتشان در نهایت به جعل بازمی‌گردد. (عراقی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۸۶) بنابراین، امور اعتباری (به‌اصطلاح اصولی) عبارت‌اند از چیزهایی که واقعیت مستقلی جز اعتبار معتبر ندارند. حقیقتشان همان است که در نفس شارع یا عرف، به‌عنوان یک نسبت یا حق یا تکلیف، لحاظ می‌شود و ازاین جهت منشأ اثر قرار می‌گیرد. اگر اعتبار برداشته شود، آن عنوان نیز ساقط است.

۲. ضابطه امکان اعتبار: «الاعتبار تابع للأثر»

پس از روشن شدن معنای «اعتباری» در اصطلاح اصولی، پرسش اصلی این است که: آیا «اعتبار» می‌تواند به امر محال تعلق بگیرد یا نه؟ پاسخ این پرسش وابسته به این است که بینیم آیا اثر عقلایی بر آن اعتبار مترتب می‌شود یا خیر. هر جا بر یک اعتبار، اثر عقلایی و عملی بار شود، آن اعتبار معقول و پذیرفتنی است. اما اگر اعتباری «لغو» و بی‌اثر باشد، در حقیقت، کالعدم است، نه به این معنا که تصورش محال باشد، بلکه از این جهت که در ساحت عقلا، هیچ نقشی در تنظیم رفتار و سلوک عملی ندارد.

وقتی ملکیت مال برای زید اعتبار می‌شود، عقلا به واسطه این اعتبار برای او سلطنت بر مال قائل‌اند، حق بیع، هبه، وقف، اباحه و مانند آن را برای او ثابت می‌دانند، تصرف دیگران را بدون اذن او ممنوع می‌شمرند. پس این اعتبار، منشأ آثار فراوان عملی و حقوقی است؛ لذا اعتباری معقول و مقبول است. در مقابل، اگر کسی بخواهد تناقض محض را اعتبار کند، مثلاً بگوید: «هذا الشيء موجودٌ ومعدومٌ فی آن واحدٍ من جمیع الجهات»، و بر این ادعا، بخواهد آثار حقوقی یا فقهی بار کند، عقلا چنین «اعتباری» را جدی نمی‌گیرند؛ زیرا هیچ سلوک عملی و حقوقی قابل فهمی بر آن بنا نمی‌شود. نه می‌توان بر اساس آن، اثبات حقی کرد، نه اسقاط تکلیفی، نه ترتیب ضمانتی. بر این مبنا، ضابطه‌ی امکان جعل اعتباری این است که «هل یبنی العقلاء علی ترتیب أثر عملی علی هذا الاعتبار أم لا؟» هر جا جواب مثبت باشد، اعتبار، معقول و قابل قبول است، و هر جا هیچ اثر عقلایی بر آن بار نشود، ولو از نظر لفظی و تصویری بتوان آن را بر زبان آورد، از منظر عقلاً اعتباری جدی و قابل اعتنا نخواهد بود.

همان‌طور که محقق اصفهانی (قدس سره) حقیقت اعتبارات را به «تنزیل» تحلیل می‌کند، یعنی چیزی که در واقع، وجود تکوینی و اثر حقیقی ندارد، در ساحت اعتبار، در حکم موجود قرار داده می‌شود و آثار وجود بر آن مترتب می‌گردد (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۵، ص ۱۱۶). اگر این تنزیل و اعتبار به گونه‌ای باشد که بر آن، آثار حقوقی و عملی واقعی مترتب شود (مانند صحت و بطلان عبادات، ترتب آثار عقد و ایقاع، یا ثبوت و سقوط حقوق)، چنین اعتباری معقول است، هر چند در عالم تکوین، آن عنوان، واقعاً موجود یا مؤثر نباشد. این منطقی، همان

چیزی است که در ما نحن فیه - در بحث امکان وجود اعتباری برای «فرد مردّد» علی‌رغم امتناع وجود تکوینی آن - به‌عنوان مبنای جمع میان استحاله عقلی و ثبوت اعتباری به کار گرفته می‌شود.

۳. «فرد مردّد» در عالم اعتبار

بر مبنای محقق اصفهانی، اگر بپذیریم که «فرد مردّد» از حیث عقل نظری و در ساحت تکوین، محال بالذات است و نه ماهیتی دارد و نه وجودی، باز این پرسش باقی است که آیا می‌توان در عالم اعتبار، همین «فرد مردّد مصداقی» را منزل منزله‌الموجود دانست و بر او آثار مترتب کرد، یا نه؟ مبنای مختار، پاسخ مثبت به این پرسش می‌دهد. در این رابطه گفتنی است که میرزای نائینی امور را به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱- امور حقیقیه که ما بازاء عینی و تکوینی دارند، مانند جوهر و اعراض حقیقی. ۲- امور انتزاعیه که از نسب و روابط واقعی انتزاع می‌شوند، مانند فوقیت و تحتیت، کلیت و جزئیت، قبل و بعد، و بسیاری از عناوین نسبی. ۳- امور اعتباریه که واقعیت مستقلی جز جعل معتبر ندارند، و وجود تکوینی‌شان عین وجود اعتباری‌شان در نفس معتبر است. (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۳۸۷) بر این مبنای، تا جایی که اعتبار لغو نباشد و اثر عقلایی بر آن مترتب شود، جعل اعتباری معقول است، خواه متعلق، تکویناً ممکن‌الوجود باشد، خواه در صقع تکوین، معدوم محض باشد و واقعیتی جز همان اعتبار نداشته باشد. ضابطه همان است که پیش‌تر گذشت: «الاعتبار تابع للأثر؛ ما لم یترتب علیه أثر عقلانی، فهو کالعدم.»

اگر بتوانیم نشان دهیم که عقلاء در بیع، نکاح، طلاق، وصیت و مانند آن، به‌طور جدی بر «أحدهما غیر المعین» آثار بار می‌کنند و او را موضوع بیع و تملیک و انحلال زوجیت قرار می‌دهند، در این صورت می‌توان گفت عقلاء در ساحت جعل و اعتبار، أحدهما را به‌عنوان واحد اعتباری لحاظ می‌کنند و بر آن آثار عملی مترتب می‌سازند. از همین منطلق می‌توان در معاملات آتی و بیع معدوم معین بهره گرفت. برای مثال، سازنده‌ای می‌گوید: «یکی از واحدهای صد متری طبقه فلان، با اوصاف معین، را الآن به تو فروختم». این واحد، در زمان عقد هنوز در خارج معدوم است، ولی اوصاف و حدود آن، مضبوط و معهود است. عقلاء،

چنین موضوعی را «موجود در عالم اعتبار» تلقی می‌کنند و آثار بیع صحیح (انتقال ملکیت اعتباری، ثبوت ثمن، لزوم وفای به عقد و...) را بر آن بار می‌کنند. این همان «تنزیل المعدوم منزله الموجود» است. چیزی که در واقع، فعلاً معدوم است، در فضای اعتبار، در حکم موجود قرار می‌گیرد و آثار وجود بر او مترتب می‌شود. بر این اساس، مبنایی که در بحث «فرد مردد» برای امکان وجود اعتباری - علی‌رغم استحاله تکوینی - مطرح شد، در تحلیل فقهی معاملات مستحدثه (مانند پیش‌فروش واحدهای ساختمانی، معاملات آتی و بیع‌های مشابه) نیز کاملاً کارآمد است، به شرط آن‌که ماهیت و اوصاف مبیع، عرفاً کافی و ضابط باشد به‌گونه‌ای که عنوان غرر صدق نکند، و سیره‌ی عقلاء، بر ترتب آثار بر چنین اعتباری استوار باشد.

از مجموع مباحث گذشته روشن شد که در تحلیل بسیاری از مسائل اصولی و فقهی، ناگزیر از تفکیک دقیق میان احکام عقلیه و امور اعتباریه هستیم. غفلت از این تفکیک، انسان را در پاره‌ای از مسائل به بن‌بست می‌کشاند؛ و توجه درست به آن، در عین حفظ مبانی عقلی، راه‌حل بسیاری از مسائل نوپدید را می‌گشاید. تعبیر مشهور «الاعتبارُ خفیفُ المؤونة» ناظر به همین نکته است؛ یعنی اگر در عالم واقع، برهان عقلی مانع از تحقق شیئی باشد، این مانع لزوماً به معنای انسداد راه اعتبار در ساحت تشریح نیست، بلکه ممکن است شارع یا عقلاء، در چارچوبی معقول، آن امر را در عالم اعتبار داخل کنند.

در اصطلاح اصولیان، «وجود اعتباری» نه به معنای صرف وجود ذهنی است و نه به معنای وجود خارجی بما هو هو؛ بلکه «عالم الاعتبار، ظرف مستقلُّ بإزاء الذهن والخارج». واقعیت امر اعتباری، همان جعل و لحاظ معتبر است، نه چیزی افزون بر آن. بر همین اساس می‌توان گفت: «الاعتباریات أوسع من العقلیات». دایره امکان در امور اعتباری، از دایره احکام عقلیه بالمعنی الأخص وسیع‌تر است. در برخی کلمات شیخ اعظم انصاری (قدس سره)، از جمله در باب استصحاب احکام عقلیه - مضمونی نزدیک به این معنا دیده می‌شود. (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۳۷-۳۸) بر این مبنا، اگر چیزی از نظر عقل نظری، در صقع تکوین محال شد، این امر به‌خودی‌خود مستلزم محال‌بودن آن در ساحت اعتبار نیست، بلکه معیار اصلی در امکان اعتبار آن است که «آیا بر این اعتبار، اثر عقلایی مترتب می‌شود یا خیر؟»

یکی از نکات اساسی در مبانی اجتهادی امام خمینی (قدس سرّه) - که در کلمات دیگران نیز کم و بیش حضور دارد، ولی با این وضوح کمتر طرح شده - همین تأکید بر تفکیک میان تکوین و تشریح است. (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۲۸۱؛ خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۴۳) با توجه به تفکیک یادشده، یکی از مصادیق روشنِ خلطِ تکوین و تشریح، بحث «فرد مردّد» است. میرزای نائینی، در مقام تحلیل عرفی، ناظر به همین ساحت اعتبار عقلانی است؛ آنجا که می‌گوید عرف در «بیع أحد المالین» یا «طلاق إحدى الزوجتین»، اصل انشاء را صحیح می‌داند و آثار وضعی را بر آن حمل می‌کنند. (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۳۵) اگر کسی مبنای او را صرفاً بر قواعد فلسفی و ثبوت تکوینی حمل کند، اشکالات اصفهانی بر آن وارد خواهد بود. اما اگر این تحلیل در چارچوب اعتبار عقلانی فهمیده شود، از این جهت قابل دفاع است.

نتیجه‌گیری

تحلیل انتقادی آراء اصولیان پیرامون مسئله «تعلق صفات به فرد مردّد» نشان می‌دهد که اختلاف نظرها در این باب، ریشه در تفاوت مبانی هستی‌شناختی و تحلیل ماهیت صفات تعلقی دارد. برآیند مباحث مطرح شده در این پژوهش را می‌توان در محورهای زیر خلاصه نمود:

استحکام براهین محقق اصفهانی در ساحت تکوین: دو برهان اقامه شده توسط محقق اصفهانی، یعنی «امتناع ذاتی تردد در جمیع مراتب هستی (خارج، ذهن و ماهیت)» و «استحاله اتحاد امر معین (صفت) با امر مردّد (متعلق)»، از اتقان عقلی برخوردارند. این براهین نشان می‌دهند که «فرد مردّد» نه تنها وجود خارجی ندارد، بلکه مفهومی ممتنع‌الذات است که قابلیت طرف واقع شدن برای هیچ صفت تعلقی (حتی در وعاء علم یا اعتبار) را ندارد. اشکالات وارد شده بر این براهین نیز از اتقان کافی برخوردار نیستند.

نقد تقریرات معاصر: بررسی دقیق نشان داد که تفاسیر و اشکالات ارائه شده توسط بعضی اصولیان متأخر از براهین اصفهانی، با مبانی و تصریحات ایشان سازگار نیست. صاحب منتقی با خلط میان «عروض وجودی» و «تعلق ذاتی»، اشکال اصفهانی را به مسئله‌ای فرعی تقلیل

داده و شهید صدر با فروکاستن برهان دوم به «تناقض»، از نکته ظریف «خلف فرض در اتحاد» غفلت کرده است.

خلط میان تکوین و اعتبار: امور اعتباری جز جعل معتبر واقعیتی ندارند. ضابطه‌ی امکان اعتبار نیز «الاعتبار تابع للأثر» دانسته می‌شود. از همین رهگذر، جمع میان استحاله تکوینی فرد مردد و امکان وجود اعتباری آن تبیین شد. بنا بر نظریه مختار، «أحدهما لابعینه» می‌تواند در ساحت جعل و سیره عقلا، واحد اعتباری و موضوع بیع، طلاق و... قرار گیرد، به شرط آنکه بر این اعتبار، آثار عقلایی روشن مترتب باشد.

منابع

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۶). حاشیه المکاسب. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۳۰). کفایة الأصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۰۹). بحوث فی الأصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۹). نهاية الدراية فی شرح الکفایة. بیروت: مؤسسة آل‌البيت عليهم السلام.
۵. حائری، عبدالکریم (۱۴۱۸). درر الفوائد. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶. روحانی، محمد (۱۴۱۳). منتقى الأصول. قم: دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی.
۷. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. بیروت: دار إحياء التراث.
۸. صدر، محمداقبر (۱۴۱۷). بحوث فی علم الأصول. با محمود هاشمی شاهرودی، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت عليهم السلام.
۹. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵). المکاسب. قم: المؤتمر العالمی بمناسبة الذکری المئوية الثانية لميلاد الشيخ الأعظم الأنصاری.
۱۰. انصاری، مرتضی (۱۴۲۸). فرائد الأصول. قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۱۱. خمینی، روح‌الله (۱۳۷۹). کتاب البيع. تهران: مؤسسة تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۲. خمینی، روح‌الله (۱۴۱۵). مناهج الوصول إلى علم الأصول. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۳. عراقی، ضیاء‌الدین (۱۴۱۷). نهاية الأفكار. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۴. نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶). فوائد الأصول. با محمد علی کاظمی خراسانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.